

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۷۹ - یکشنبه ۹۵/۲/۱۲

آیا قاعده‌ی یقین پذیرفتنی است؟

از آنچه گذشت می‌توان گفت اشکالات اعلام بر استفاده‌ی دو قاعده از عبارات دفع شده است، ولی آیا واقعاً قاعده‌ی یقین پذیرفتنی است؟

گرچه از لحاظ فنی پذیرش قاعده‌ی یقین ممکن است، اما یک سلسله مبعّداتی وجود دارد که التزام به قاعده را مشکل می‌کند. برخی از این مبعّدات از این قرارند:

یک: از آنجا که در بسیاری از موارد، گرفتار محذور تناقض درونی عبارت می‌شویم؛ مثلاً شخصی شک می‌کند که خمس مالش را پرداخته است یا خیر، چون زمانی یقین کرده بود که پرداخت کرده است به مقتضای قاعده‌ی یقین باید بگوید پرداخت کرده است و به مقتضای استصحاب می‌گوید پرداخت نکرده است. یا دست شخصی نجس بود و مکلف یقین کرد که آن را تطهیر کرده است و دوباره به نحو شک ساری احتمال داد که اشتباه کرده است، مقتضای استصحاب، عدم تطهیر است و مقتضای قاعده‌ی یقین تطهیر است و نظیر این موارد. گرچه این‌ها یک محذور ثبوتی نیست - چنانکه در تقریر بعضی بود - ولی یک محذور اثباتی درست می‌کند، در نتیجه عرف نمی‌تواند بپذیرد که شارع قاعده‌ای را جعل کرده است که در بسیاری از موارد، دچار تهافت درونی است و آن هم مواردی که می‌تواند مورد ابتلای کثیری از افراد باشد.

دو: لازمه‌ی ثبوت قاعده‌ی یقین آن است که اگر فردی به امری یقین کرد ولو زمان زیادی نگذشته باشد و شک کرد، دیگر نباید اعتنا کند و این معنا استثنا ندارد، در حالی که اگر چنین چیزی بود در میان متشرعه و فقها و در روایات بیشتر مشتهر شده بود و تطبیقش هم زیاد می‌بود، در حالی که غیر از موارد خاصی که به اسم تجاوز و فراغ و حیلولة و امثال این‌ها است که آن‌هم با قاعده‌ی یقین تفاوت دارد (چون در آن موارد

لازم نیست که یقین به صحت داشته باشد، بلکه شک هم کافی است) اسمی از قاعده‌ی یقین و تطبیقش بر مواردی که محضاً قاعده‌ی یقین باشد فعلاً سراغ ندارم.

سه: هرچند آنچه بیان خواهد شد یک تلقی عرفی استحسانی است اما می‌تواند به نوعی زمینه‌ی استظهار لفظی را فراهم آورد. حکم به بقاء در استصحاب هرچند از طریق یقین به متیقن آمده است و ما یقین را حتی در استصحاب به نوعی که منافات با مرآتیش نداشته باشد اصیل دانستیم، اما حکمت حکم به بقاء به حسب تلقی عرف، ثبوت متیقن در سابق صرف نظر از یقین متیقن است، تا آنجا که برخی گفته‌اند چون اصل در ثبوت اشیاء، دوام است استصحاب حجت است. هرچند این سخن را قبول نکردیم اما بعد از اینکه شارع استصحاب را حجت می‌کند، می‌توانیم بگوییم حداقل به عنوان یک حکمت در نظر شارع این است که: ما ثبت یدوم و عمدتاً عنایت در استصحاب بر روی ثبوت متیقن است و یقین هم، ولو مورد نظر است اما باز جهت طریقت دارد. به خلاف قاعده‌ی یقین که عمدتاً عنایت بر نفسانیات فرد است و کاری به ثبوت واقعی ندارد.

در قاعده‌ی یقین چنین تلقی می‌شود که ای انسانی که درصدد بودی واقع را درک کنی، اصل آن است که وقتی به مطلبی یقین کردی، یقین تو مطابق واقع بوده و بی‌جهت یقین نمی‌کنی، لذا عنایت بر روی الغاء خطا در انسان است، نظیر قاعده‌ی تجاوز که بیان می‌کند «لَا نَهْ أَدَّكَرُ مِنْهُ حِينَ يَشْكُ!»؛ آن وقتی که مشغول عمل بوده نسبت به وقت شک اذکر بوده است. قاعده‌ی یقین هم می‌خواهد بیان کند آن وقتی که تو یقین پیدا کردی ابعاد از خطا بودی. پس مناطی که عرف از استصحاب تلقی می‌کند تفاوت دارد گرچه به صرف این، چون مناط ظنی است نمی‌شود حکم کرد. إلا اینکه چه بسا موجب شود که عرف از یک عبارت نتواند هر دو قاعده را استفاده کند و از آنجا که استفاده‌ی استصحاب قطعی است، استفاده‌ی قاعده‌ی یقین مشکوک می‌شود و به عبارتی چیزی نظیر متیقن در مقام تخاطب است.

توضیح مطلب

با توجه به اینکه حداقل در بعض روایات استصحاب که مهم‌ترین روایات باب بود، مفروض این بود که متیقن سابق وجود دارد و روایت افاده می‌کند که در هنگام شک در استمرار آن، رفع ید از آن متیقن نکنید،

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۷۱، ح ۷ (۱۲۴۹):

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَشْكُ بَعْدَ مَا يَتَوَضَّأُ قَالَ هُوَ حِينَ يَتَوَضَّأُ أَدَّكَرُ مِنْهُ حِينَ يَشْكُ.

این معنا موجب می‌شود که اطلاق یقین نسبت به غیر از مثل این موارد برای متصدی استنباط مزاول روایات مشکوک شود و تنها این موارد جزء قدر متیقن‌های در مقام تخاطب باشد که مانع انعقاد اطلاق می‌شود.

البته مانند مرحوم آخوند نپذیرفتیم که همه جا قدر متیقن در مقام تخاطب مانع اطلاق است، بلکه فی‌الجمله و منوط به موارد پذیرفتیم و بعید نیست که ما نحن فیه هم از این موارد باشد. از این جهت باید گفت علی‌رغم دفع اشکالات قوم، با وجوه ثلاثه‌ای که بیان شد، نمی‌توانیم قاعده‌ی یقین را به عنوان یک قاعده‌ی شرعی که مستفاد از روایات استصحاب است به اعتبار اینکه این روایات در معنای اعمی به کار رفته باشد تلقی کنیم، فتأمل.

تنبیه سیزدهم: وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه

از مطالبی که تقریباً همه تذکر داده‌اند این مطلب است که در استصحاب باید قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه واحد باشد. یعنی اگر متیقن، عدالت زید بود، در ادامه نیز در عدالت زید شک وجود داشته باشد؛ مثلاً اگر قضیه‌ی «زید عادل» نسبت به روز جمعه علی سبیل القطع صادق بود، شنبه شک شود که هنوز هم قضیه‌ی «زید عادل» صادق است یا خیر؛ یعنی همان موضوع و همان محمول در روز شنبه هم باشد. لذا اگر شک شود آیا قضیه‌ی «عمرو عادل» صادق است، استصحاب معنا ندارد. همچنین اگر شک شود «زید عالم» صادق است یا نه.

دلیل این مطلب نیز بسیار واضح است؛ زیرا استصحاب می‌فرماید که «لا تنقض الیقین بالشک»؛ یقین را با شک نشکن. آیا مراد آن است یقین به یک چیز را با شک در چیز دیگری نشکن؟ معلوم است که این معنا عرفاً مستفاد نیست، بلکه یعنی آنچه را که یقین داری در ادامه با شک نسبت به همان چیز نشکن و این تعبیر دیگری از لزوم وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه است. آری در استصحاب، به اندازه‌ی زمان از این وحدت رفع ید می‌شود، ولی از جهات دیگر وحدت باید باشد.

بنابراین اینکه گاهی گفته می‌شود در استصحاب باید موضوع باقی باشد، معنایش این نیست که اگر محمول دوتا شد و موضوع واحد باشد باز استصحاب جاری است، بلکه این نوع تسامح نسبت به جاهایی است که شک ناشی از موضوع است و معلوم است که محمول همان محمول سابق است. در هر حال مقصود روشن است که باید در استصحاب، قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه بما هی قضیه، واحد باشد (موضوعاً و محمولاً) یا حتی اگر به نحو شرطیه باشد مانند استصحاب تعلیقی که بیان شد اگر قضیه‌ی تعلیقیه در لسان خود شارع باشد استصحاب جاری است باید مقدم و تالی واحد باشد.

بیانی از شیخ رحمته در لزوم وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه

شیخ رحمته در صدد برآمده است یک استدلال غیر استظهاری برای لزوم بقاء موضوع در استصحاب یا همان «وحدت قضیه متیقنه و مشکوکه» انجام دهد، اما با محوریت عنایت بر بقاء موضوع، و این چنین گفته است^۱ که:

اینکه در استصحاب لازم است موضوع باقی باشد، به دلیل این است که اگر استصحاب بدون بقاء موضوع جاری باشد «یلزم تحقق عرض بلا موضوع» یا «یلزم انتقال عرض من موضوع الی موضوع آخر» و هر دو لازمه محال است. مثلاً اگر بخواهیم استصحاب عدالت زید را جاری کنیم و زید نباشد، در واقع یا می‌خواهیم عدالت را بدون هیچ موضوعی اثبات کنیم؛ یعنی تحقق عرض بدون موضوع. و اگر بخواهیم عدالت زید را در استمرار بالنسبه به عمرو اثبات کنیم، لازمه‌اش انتقال عرض است؛ یعنی انتقال عدالت زید به عمرو، و هر دو هم محال است؛ زیرا:

معنای عرض این است که ماهیه‌ی اذا وُجِدَتْ وُجِدَتْ لا فی موضوعٍ مستغنٍ عنها، پس تحقق عرض بدون موضوع محال است. اما انتقال عرض نیز محال است؛ در شرح تجرید در آن جایی که خواجه می‌فرماید: «الموضوع من مشخصات العرض»؛ موضوع از مشخصات عرض است، علامه توضیح داده است «یعنی عرض در هر جایی باشد آن موضوعی که عرض سوار آن شده است داخل در تشخیص او است و اگر از او گرفته

۱. فرائد الأصول (ط - انتشارات اسلامی)، ج ۲، ص ۶۹۱:

خاتمة: ذکر بعضهم للعمل بالاستصحاب شروطا بقاء الموضوع و عدم المعارض و وجوب الفحص و التحقيق رجوع الكل إلى شروط جریان الاستصحاب و توضیح ذلك أنك قد عرفت أن الاستصحاب عبارة عن إبقاء ما شك في بقاءه و هذا لا يتحقق إلا مع الشك في بقاء القضية المحققة في السابق بعينها في الزمان اللاحق و الشك على هذا الوجه لا يتحقق إلا بأمور.

الأول بقاء الموضوع في الزمان اللاحق و المراد به معروض المستصحب ...

... ثم الدليل على اعتبار هذا الشرط في جریان الاستصحاب واضح لأنه لو لم يعلم تحققه لاحقا فإذا أريد إبقاء المستصحب العارض له

المتقوم به فيما أن يبقى في غير محل و موضوع و هو محال و إما أن يبقى في موضوع غير الموضوع السابق.

و من المعلوم أن هذا ليس إبقاء لنفس ذلك العارض و إنما هو حكم بحدوث عارض مثله في موضوع جديد فيخرج عن الاستصحاب بل حدوثه للموضوع الجديد كان مسبقا بالعدم فهو المستصحب دون وجوده و بعبارة أخرى بقاء المستصحب لا في موضوع محال و كذا في موضوع آخر إما لاستحالة انتقال العرض و إما لأن المتيقن سابقا وجوده في الموضوع السابق و الحكم بعدم ثبوته لهذا الموضوع الجديد ليس نقضا للمتيقن السابق.

و مما ذكرنا يعلم أن الاعتبار هو العلم ببقاء الموضوع و لا يكفي احتمال البقاء إذ لا بد من العلم بكون الحكم بوجود المستصحب إبقاء و

الحكم بعدمه نقضا.

شود، دیگر آن عرض نمی‌تواند موجود باشد» و لهذا اگر این عرض بخواهد از زید به عمرو منتقل شود یعنی آن مشخص (زید) که موضوعش بود از او گرفته شد، و به مجرد اینکه گرفته شد یعنی معدوم شد و اگر عدالتی در عمرو پیدا شد، عدالت دیگری است نه انتقال آن عدالت.

شیخ رحمته الله فرموده است اگر بخواهیم استصحاب عدالت زید را جاری کنیم و زید نباشد، این دو محذور لازم می‌آید؛ یا «تحقق عرض بلا موضوع» یا «انتقال عرض» که محذور آن نیز به عرض بلا موضوع باز می‌گردد.

نقد و بررسی بیان شیخ رحمته الله

اولاً: این بیان اخص از مدعاست. به هر حال آنچه در استصحاب لازم است، اتحاد قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه است. اینکه شیخ رحمته الله فرمودند «مشکوک، عرض موضوع باشد» یکی از افرادی است که می‌تواند مجرای استصحاب باشد، و گرنه گاهی مستصحب، جوهر محض است؛ مثلاً وجود یک شیء مثل آب است. در آنجا دیگر معنا ندارد بگوییم اگر موضوع از بین رفته باشد یلزم عرض بلا محل یا انتقال عرض. مثلاً شک می‌کنیم که وجود آبی مستدام است یا وجودش از بین رفت؟ استصحاب وجود آب جاریست و عرضی در کار نیست تا محذوره‌های فوق پدید آید.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی